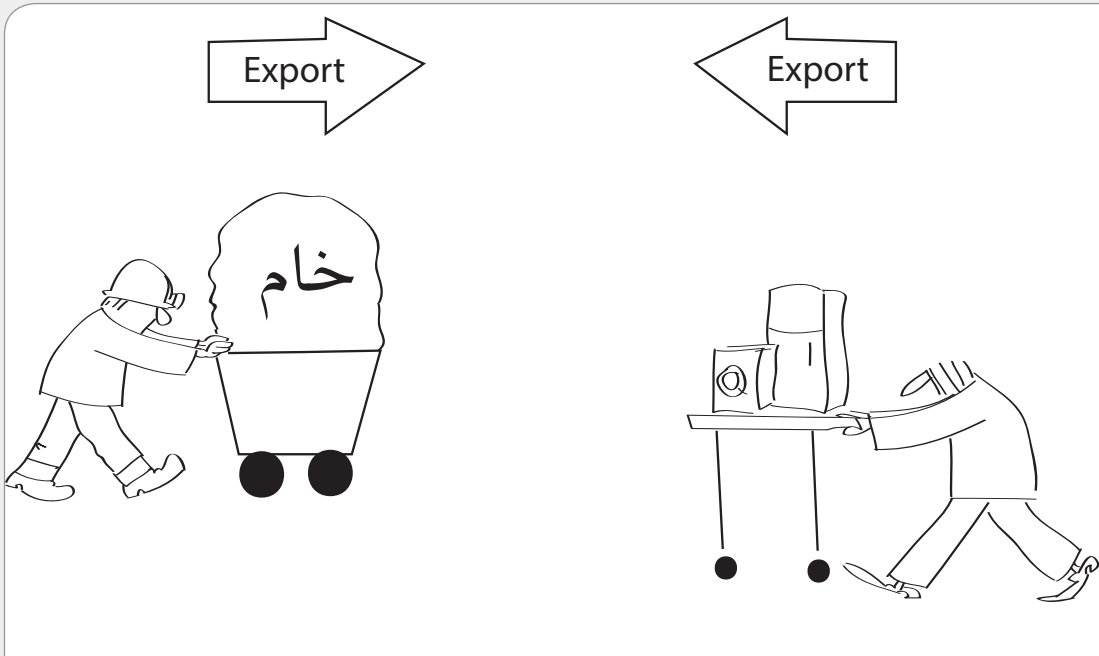


منشور اخلاق حرفه‌ای روزنامه‌نگاری در روزنامه معنیت معدن تجارت www.smtnews.ir/about.html	
صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی و مطبوعاتی « معنیت »	
مدیرمسئول: عاطفه خسروی	
سازمان آگهی‌ها: ۸۸۱۰۵۲۸۸ - ۰۹۱۹۱۲۵۱۴۰۶	
ایمیل آگهی‌ها: ads.smtnews@gmail.com	
تلفن: ۸۲۱۹۰ (داخلی -۱۰۸)	
توزیع و سازمان شهرستان‌ها: ۸۸۱۰۵۲۸۸	
تهران، خیابان قائم مقام فر اهانی - کوچه آزادگان شماره ۴۶ - کدپستی ۱۵۸۶۷۳۳۸۱۱	
روابط عمومی: pr@smtnews.ir	
چاپخانه: صمیم	
www.smtnews.ir telegram.me/smtnews tozi.smtnews@gmail.com	info@smtnews.ir instagram.com/smtnewspaper http://eitaa.com/smtnews https://ble.ir/smtnews
عضو انجمن مدیران روزنامه‌های غیردولتی عضو انجمن مدیران رسانه عضو تعاونی مطبوعات	



طرح: حسین علیزاده

بدون شرح

هفت گام با عکاس حیات وحش

بابک بهاری: هفت گام با محمدجواد رستمی، عکاس حیات وحش که با نگاهی به آنها علاوه بر درک تازه از طبیعت آن‌هم با امکانات محدود و حیواناتی که تقریباً در دسترس همگان هستند تفاوت نگاه را دریافت و مشاهده نمود. حضور در لحظات کمتر دیده‌شده پرندگان توأم با جذابیت‌های بصری (کادربندی خاص) از نکات مهم این ثبت‌ها هستند.

عکس نخست: سی پرنده (مرغان ماهیخوار) با بازتاب‌هایشان، حذف رنگ، پراکندگی و توازن ترازویی با جاهای خالی، گستردگی چشم چرخان، حذف عامدانه و هنرمندانه رنگ، بازی سایه و واقعیت.

عکس دوم: رنگی، شات به موقع، وضوح لازم، دو حرکت خلاف جهت در تصویر و نمایش همزمانی (تلخی، شیرینی) مرگ و زندگی. توازن خطی هر دو شخصیت و درهم شدگی نیروها در یکدیگر. یادآور ضرب‌المثل هلو برو به گلو.



عکس سوم: حذف رنگ، توازن و آرامشی همچون باله، حرکت و ثبات، نقش نور و سایه حفظ پرسپکتیو روی بدن پرندگان، پراکندگی در عین باهم بودن (فراکتال)، هماهنگی و همگونی.



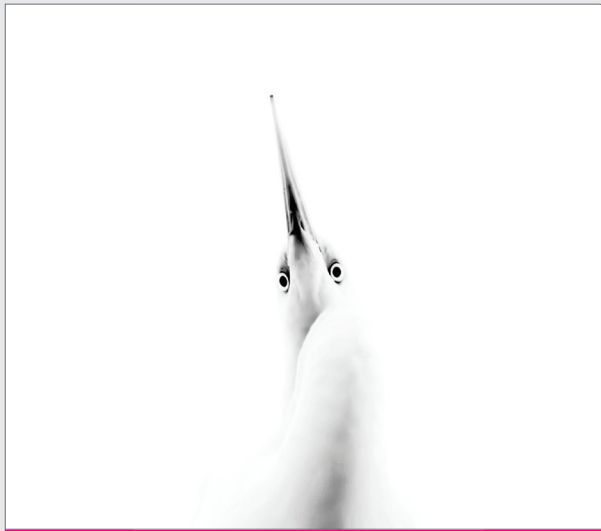
عکس ششم: رنگ و ضد نور (سیلوئت) در خدمت بیانیه، تحرک و صدا و سکون، سیم خاردار و اعتراض، توهم و واقعیت، سیم خاردار و پرنده و گفت‌وگو، جایگیری شخصیت‌ها در مرکزیت، سیم خاردار و بار فرهنگی‌اش و دونیمه کردن فضا.



عکس پنجم: خیال‌انگیزی و توهم با سایه، نقش پرنده‌ای بر بال پرنده اصلی، پرواز خیال بر تصور. حرکت و احساس آن، عینیت‌بخشی به لحظه قطعی و تمام، بال در بال با هنرمند.



عکس چهارم: زاویه دید غریب و جالب از پایین به بالا (مورچه‌ای)، حذف مناسب رنگ، تاثیر نگاه در نگاه با پرنده و ایجاد توهم با یک نمابندی غیرمنتظره، حفظ ژرفا با همان اندک سایه.



عکس هفتم: گام آخر، توازن در لحظه اتفاق، حرکت و سکوت و سکون، تقسیمات فضا به پر و خالی، هماهنگی گرمای رنگی و رفتار شخصیت‌ها، یک اثر نزدیک مینیمال. عکاس: محمدجواد رستمی



سخن پایانی

بازتاب‌ها می‌توانند از منظر جالب باشند و از سویی عامل توهم و پیچش‌های بازنمایی. در آثار پیش رو مبحث زیبایی نقش مهمی دارد که از تناسب و کادربندی‌های دقیق هندسی سرچشمه گرفته است. اینک که در عکس و هنر می‌توان زیبایی را تکثیر کرد چرا نتوان در واقعیت آن را تکثیر کرد.

نگاهی بر نمایش رامسس دوم



مہتاب خطیر: در برخورد نخست با تئاتر رامسس دوم به کارگردانی رضا گوران براساس نمایشنامه سیاستین تیری نویسنده معمار، تماشاگر با صحنه‌ای کوچک، سفیدآبی و پفداری روبه‌رو می‌شود که از کف تا دیوارها مستطیل مستطیل مهندسی شده است؛ فضا سازی که

تماشاگر بدون پیش‌زمینه و آشنایی به درکی آن گونه که باید نمی‌رسد و پیوندش را با ایده هسته‌ای اثر که انتقال حس درگیری‌های ذهنی و اختلال شخصیت‌هاست در نمی‌یابد، اما تماشاگر آشنا با پرسمان‌های ترکیب‌بندی و فضا سازی و دیدگاه نمایشنامه‌نویس از گام زیباشناختی دیداری گذر کرده و دچار کشش‌های حسی و اندیشه می‌شود و همچنان که صحنه‌ای ایمن است برای افتادن‌ها، کشیده شدن‌ها و پرتاب شدن‌های پی‌درپی بازیگرهاست بیننده ربط آن را با اتاق بیمارها با اختلال‌های شدید روانی درمی‌یابد. تیری به روح مکان باور دارد و چون هم معمار و هم نمایشنامه‌نویس بوده این نگاه ترکیبی در کارهای او نمایان است؛ او معماری را نه یک ساختار فیزیکی بلکه صحنه‌ای برای داستان‌ها و رویدادهای اجتماعی می‌داند. در ویلایی دور از شهر میان درخت‌های بسیار زن‌وشوهری سن و سال دار چشم‌به‌راه دختر، همسرش و نوه‌هایشان هستند، اما هیچ‌کس از راه نمی‌رسد به جز دامادشان. شخصیتی دارای پیچیدگی‌های عاطفی، ژرف، مبهم و گمراه‌کننده در روابط خانوادگی. او می‌شود مرز میان باور و نابوری، حقیقت و توهم. تماشاگر مدام نمی‌فهمد داماد راست می‌گوید یا دروغ، پاسخ‌های او به پرسش‌های مادر و پدرنش دوگانه، روان‌پریشانه و رازآلود شنیده می‌شود. سکسکه مکانیسم کمیک سیاه اجرا را روشن می‌کند و تنش می‌آفریند. جریان گفت‌وگوهای به هم ناپیوسته دلهره‌آور با این رفتار کنترل‌نشده به موقعیتی خنده‌دار درمی‌آید. چنانکه در پاسخ به نگرانی که از پرسش "نکنه بلایی سرش آورده باشی؟" می‌بارد با عجیب‌نمایی، آشوب ذهنی و پاسخ‌های نامربوط و دیر هنگام کار را در پیچشی به میدان واژه‌های روزانه آدم‌های جامعه می‌رساند و با واژه‌هایی مانند میمون، جفتک انداختن، گاو، حالش ازم بهم می‌خوره؛ همچنین با برانگیختن حساسیت و خنده تماشاگر با فشار روانی نهان که کم‌کم در او نهادینه می‌شود او را با ترس، گسست‌های میان گذشته و حال، اختلال حافظه و پیامدهای تراژیکش همدل می‌کند. صادبرداری و گزینش تجهیزات تا حد زیادی روی این روند اثر گذاشته و تمرکز بیننده با نشیندن برخی از جمله‌ها کم‌رنگ می‌شود، گویی میدان‌های بسیاری تهی از آوا فضای سالن را پرکرده‌اند و تنها رگه‌هایی از آن برای شنیدن در هوا شناور است؛ با این همه، طراحی لباس منطقی، گرم طبیعی، انتخاب خوب موسیقی و زبان بدن اغراق‌آمیز علی‌شادمان که شتابان روی صحنه پرواز می‌کند این تمرکز را دوباره به کانونش بازمی‌گرداند. داستان یک ریتم تکرارشونده در فاصله زمان‌های متفاوت دارد، ریتمی که در نمایش تندتر شده، تغییر پرده‌ها کمتر، دیالوگ‌ها کوتاه‌تر، تند و تیزتر، شوخی‌هایش گرم‌تر و وابسته‌تر به رفتارهای واکنشی و زبان بدن. برای نمونه در نمایشنامه، داماد یک دانشجوی آرام و مرموز بازنمایی شده اما در اجرا انرژی عصبی بالایی او خود کنشگر اختلال و کشمکش است. رضا گوران ریزه‌کاری‌های پر تعلیق و کمیک نوشتار را به‌گونه‌ای کارگردانی کرده که هم تماشاگر را بخنداند و هم دچار ژرف‌اندیشی کند. سایه‌ای بر پیوند خانوادگی می‌افتد، داماد تنه‌است و دختر دیرکرده، آیا او را کشته است؟ و درون چاله انداخته؟ چرا یک بیل در صندوق عقب ماشین داماد است؟ چرا گلی و خونی ست؟ چرا پدرزن بی‌کنش و بی‌اثر است آن‌هم هنگامی که خیلی چیزها را می‌بیند و می‌شنود اما نمی‌پذیرد؟ چون که دلخواهش نیست و از تنهایی می‌ترسد؟ چرا می‌کوشد به همسرش بباوراند اشتباه می‌کند و دچار توهم مزمن شکنجه است؟ حقیقت چیست؟ چیزی بزرگ که ما آن را نمی‌بینیم، تنها نشانه‌ها دیده می‌شوند، حقیقت همیشه پنهان است اما تأثیرش آشکار. جمله بازگشت به دایره حقیقت مبهم در اوج سادگی زهرناک است: "میشه برم دستشویی؟" درحالی که اسلحه سبوی او نشانه گرفته شده. تماشاگر ناخوانده از ته دل می‌خندد اما تماشاگر حرفه‌ای‌تر درگیر لایه‌های زیرین این واقعیت تلخ لیخندی زهرآگین می‌زند. بندیکت مرده یا نمرده؟ او را با طنابی که به پایش بسته‌شده می‌بینیم درون چاله‌ای خاک می‌شود، عکسی با سربریده‌اش و تا بدنی که داماد از روی شانه‌هایش پیش روی مادر سالخورده‌اش می‌اندازد. پس او قاتل زنجیره ایست، یک روانی ست که خانواده همسرش را شکنجه می‌دهد یا توهمی که در ذهن مادرزن همه‌چیز و همه‌کس را همسوی خود کرده و چشم‌های تماشاگر آغشته به جهان درونی اوست. فلسفه نام‌گذاری نمایش تا پایان علامت سوال می‌ماند و باوجود اشاره و بررسی‌های گاه و بی‌گاه ماهیتش روشن نمی‌شود که یک استعاره یک نماد از قدرت، ابهام، ترس و الهام است. یک کارکرد دراماتیک در صحنه تعرض و شکنجه.

پیچش و تنش در پایان بندی شدید و ناگهانی است و حقیقت را دگرگون می‌سازد، ویدئویی ضبط‌شده بخش می‌شود و تعلیق پس از پایان نیز بدون خوب یا بد بودن ادامه می‌یابد، شاید تا شش ماه بعد! بهراستی حقیقت چیست؟ واقعیت کدام است؟ چند درصد از آنچه تجربه می‌کنیم حقیقت و چند درصد توهم است؟ نیروی تلقین، خودفریبی، هراس، اندیشه. آیا ما بیشتر نقش بازی می‌کنیم تا اینکه زندگی کنیم؟